جامعه شناسی هنر

گئورگ زیمل

شاپور بهیان: در جامعه شناسی زیمل (۱۹۱۸-۱۸۵۸) می توان نشانه هایی را از فلسفه کانت و نیچه دید. ما این تاثیر را در تمایزی می بینیم که زیمل بین شکل و زندگی یا محتوا می گذارد. نیچه با وام گیری از یزدان شناسی یونانی، دو مفهوم آپولونی و دیونیزوسی را مطرح می کند تا چگونگی زایش تراژدی را از دامان موسیقی در یونان باستان بیان کند. به طور کلی نزد نیچه عنصر آپولونی، عنصر شکل و نظم و موازنه است؛ عنصر دیونیزوسی عنصر شورمندی و آشوب و مستی و رخوت. با ترکیب این ها است که می توان بر نهیلیسم غلبه کرد. زیمل با پذیرش این نهاده، طرح معرفت شناسی کانت را نیز به کار می گیرد که بر اساس آن شکل قالبی است که ذهن بشر بر حسیات جهان پیرامونش تحمیل می کند تا آنها را برای خود فهم پذیر کند. بر مبنای این طرح ها است که جامعه شناسی زیمل شکل می گیرد. به عقیده او ما می توانیم در فرآیندهای زندگی اجتماعی، شاهد وجود انواع بی شماری محتواها و تعداد کم شماری از اشکال باشیم. در این حالت می توان رفتارهایی متفاوت را به هم مربوط کرد که در وهله اول به نظر نمی رسد هیچ پیوندی با هم داشته باشند؛ مثلاً رقابت دو مرد برای تصاحب یک زن را می توان با رویدادهای مهمی چون توازن قدرت در اروپا و ائتلاف گروه های سیاسی مقایسه کرد. زیمل همین مفاهیم را در جامعه شناسی هنر خود به کار می گیرد. از نظر او، منشاء همه درونمایه های زیباشناختی را می توان در اصل تقارن یافت. انسان قبل از آن که بتواند ایده ای، یا معنایی را به چیزها نسبت دهد، باید بتواند آنها را به صورتی متقارن درک کند. نخستین گام زیباشناختی انسان، شکل دادن به ویژگی اتفاقی و آشفته طبیعت است. اما غلبه تقارن موقت است و انسان دوباره به سوی عدم تقارن میل می کند. و باز پس از این دو باره به سوی تقارن میل می کند. زیمل زیبایی را براساس همین اصل تقارن تعریف می کند. او حتی گرایش های سیاسی آدمیان را بر اساس همین میل یا بی میلی به تقارن تعریف می کند و در این حالت، وجهی زیباشناختی می بیند. به عنوان مثال، تاثیر نیروهای زیباشناختی را بر واقعیت های اجتماعی، بیش از همه در تضادی می بیند که بین گرایش های سوسیالیستی و فردگرایانه وجود دارد. زیمل شکی ندارد که ایده های سوسیالیستی مبتنی اند بر ارزش های زیباشناختی. این که جامعه کلی است که باید با ایجاد هماهنگی و تقارن میان اجزای آن، آن را به یک اثر هنری تبدیل کرد. به گمان زیمل، دیدگاهی رمانتیک وجود دارد که ارزش های زیبایی را در فردانیت افراد می داند. این دیدگاه را می توان در دوران مدرن مشاهده کرد. زیمل خود می پذیرد که حتی کامل ترین مکانیسم ها باز مکانیسم اند و فاقد آن آزادی اند که لازمه زیبایی است. به عقیده زیمل ویژگی فرهنگ مدرن این است که اساساً بی شکل است و در هیچ نمی گنجد. شاید از آن روی که فرهنگ مدرن ذاتاً ضدشکل است و پیوندی بنیادین با آزادی فردگرایانه دارد.

مکتب خانه

کلاسیک ها تمام شد اما...

مسعود زنجانی: با «کلاسیک ها» تاکنون ۳۰ یادداشت کوتاه را در معرفی «آثار کلاسیک فلسفه» از نظر گذرانده اید. اما واژه «کلاسیک» به جهت معانی متعدد خود این ابهام را برمی انگیزد که دامنه این آثار تا کجا کشیده خواهد شد. این ابهام شایسته بود در آغاز کار رفع شود، اما، با اعتذار، اکنون توضیحاتی را می آورم. عام ترین معنای این واژه به هر اثر تاریخی ای اطلاق کار می شود که در زمینه کاری خود، مرجعیت یافته، مورد ارجاع و استناد فراوان، و حتی الهام و اقتباس، قرار گرفته است. اما خاص ترین معنای آن، در فرهنگ اروپایی، همین معنا را در دوره تاریخی «یونان باستان» افاده می کند. من با نظر به معنای اخیر بود که در یادداشت های گذشته به معرفی آثار فلسفی یونان باستان پرداختم. این مجموعه، آثار فلسفی متفکران پیشاسقراطی (۲ شماره)، افلاطون (۱۰ شماره)، گزنفون (۱ شماره)، ارسطو (۸ شماره)، تئوفراستوس (۳ شماره)، اپیکور (۴ شماره)، زنون رواقی (۱ شماره)، و لوکرتیوس (۱ شماره) را در بر می گرفت. البته در باب لوکرتیوس، این توضیح لازم است که اگرچه او رومی تبار است، ولی چنانچه رفت، اندیشه اش کاملاً در خدمت مکتب اپیکوری است. علاقه مندان برای آشنایی با آثار فلسفی در ادوار بعدی مجموعه ارزشمند «فرهنگ آثار» (انتشارات سروش، به سرپرستی رضا سیدحسینی) را در اختیار دارند. البته من، به جهاتی، تنها در چند یادداشت خود از آن بهره جُستم، ولی بر این باورم که بسیاری از مدخل های آن برای خوانندگان مفید و لذت بخش خواهد بود. تا آنجا که من تورق کردم ترجمه مدخل های مربوط به آثار فلسفی، بیشتر برعهده آقایان اسماعیل سعادت، عبدالکریم رشیدیان، سیدجواد طباطبایی و خانم مهشید نونهالی بوده است. نام مرحوم محمدجعفر پوینده، مرحوم مصطفی رحیمی نیز در ترجمه برخی مدخل ها به چشم می خورد. خوشبختانه به نظر می رسد جامعه فلسفی، این افراد را از نظر ترجمه و فلسفه دانی، بالنسبه، شایان اعتنا و اعتماد می داند. با این توصیف «کلاسیک ها» تمام شد، اما روح آن در قالب «فیلسوفان» زنده خواهد ماند. «فیلسوفان» یادداشت های کوتاه مشابهی خواهد بود که از فردا تقدیم خوانندگان خواهد شد. در این یادداشت ها، به جای شرح «آثار» فلاسفه، شرح «افکار» آنها در دستور کار قرار می دهم. و البته از آنجا که مطالب «کلاسیک ها» تا حد زیادی زمینه آشنایی با فیلسوفان یونان باستان را فراهم آورده، این مقطع را فشرده تر بیان خواهم کرد. گفتنی است در این مدت گاهی ارسال مطالبم با تأخیر انجام شد، اما دوستان «اندیشه شرق» با لطفی که داشتند دقیقه ۹۰ را تا ۹۰ دقیقه هم برای من محاسبه کردند. از آنها سپاسگزارم.

کلاسیک ها

تفکر نقادانه مهارتی برای زندگی

فرناز شهیدثالث: «قصه از اینجا شروع می شود که آدم ها چه فلاسفه، چه عالمان علوم دیگر، و چه آدم های عادی در زندگی روزانه همیشه به استدلال کردن و اثبات مدعایشان علاقه داشته اند.» علاقه به استدلال به جایی رسیده که امروز بحثی به نام تفکر انتقادی مطرح می شود. کتاب هایی در این حوزه نوشته شده اند و اندیشمندانی هم به تدریس آن پرداخته اند. موسسه معرفت و پژوهش هم از پرداختن به آن غافل نمانده و روز پنجشنبه، پنجم مردادماه جلسه ای با عنوان «تفکر نقادانه و زمینه پیدایش آن» برگزار کرده است. در این جلسه «هومن پناهنده» ابتدا تاریخچه کوتاهی از تفکر انتقادی ارائه کرد و سپس به توضیح محتوای این موضوع پرداخت. او قصه اش را از همان علاقه عمومی آدمی به استدلال کردن آغاز کرد و به صد سال پیش یعنی زمان تولد این شیوه تفکر رسید: «جان دیویی در سال ۱۹۵۹ با انتشار کتابش از تولد منطق غیرصوری خبر می دهد در کنار منطق صوری خبر می دهد که از زمان ارسطو به عنوان اساس تفکر فلسفی در نظر گرفته می شده است.» به گفته «پناهنده» منطق صوری به اقناع در مقام نظر و عمل بی توجه است. به این شکل که: «حرکت از مقدمه به نتیجه و اثبات نتیجه توجهی به اقناع مخاطب ندارد.» حتی می توان گفت که: «مخاطب آنقدر کلی و انتزاعی است که ممکن است شامل هیچ انسانی روی زمین نباشد.» اما استدلال نگاهی متفاوت دارد: «ما برای اعمال خود در زندگی واقعی از استدلال استفاده می کنیم.» اندیشمندانی که بر نقاط قوت و ضعف منطق صوری کار می کردند به این نتیجه رسیدند که این شیوه منطق با الگوی ریاضی خود نمی تواند به ادعاهایی که روزانه به تعداد زیاد در رسانه ها، در دادگاه ها، در محافل ادبی و خلاصه در زندگی واقعی مردم مطرح می شود، پاسخ دهد. نتیجه چه بود: «به دنیا آمدن Critical thinking یا تفکر نقادانه.» پناهنده پس از ارائه این مقدمات بود که وارد بحث محتوای تفکر نقادانه شد. «پناهنده» موضوع را این طور شرح داد که: «در زندگی با مدعیاتی روبه رو هستیم که شامل نظرات، باورها یا اعتقادات ما هستند. این مدعیات را در قالب جمله هایی بیان می کنیم که یا نظری هستند و یا عملی. سپس درباره صدق و کذب این جمله ها حکم صادر می کنیم. گاهی اوقات می توانیم به راحتی از کنار آنها بگذریم اما گاهی این قضاوت ها برای زندگی ما بسیار مهم هستند. نکته آخر اینکه بعضی از این قضاوت ها درست هستند و برخی نادرست.» سئوال مهمی که اینجا پیش می آید این است که آیا شیوه ای در اختیار داریم تا از آن کمک بگیریم و در مورد اعتبار حکمی که در مورد صدق و کذب قضاوت ها می دهیم، تحقیق کنیم؟ به این معنی که آیا روش های ارزیابی نقادی وجود دارد یا می توان در این زمینه مهارت کسب کرد؟ پناهنده عقیده دارد تفکر نقادانه به این روش می پردازد و به ما در تصمیم گیری هایمان در زندگی کمک می کند. پس: «تفکر نقادانه یکی از مهارت های زندگی است و به آموزش نیاز دارد.» او روش مورد بحث را چنین تعریف می کند: «قبول، رد، یا تعلیق حکمی که در مورد یک مدعا یا باور صادر شده است، براساس روش و ضوابط و ملاک هایی. این ضوابط و ملاک ها در جهت عرضه دلیل محکم، یعنی در جهت رسیدن به استدلال هایی قوی هستند.» «ما آدم ها برای مطرح کردن ادعاهایمان سه هدف عمده داریم: انتقال اطلاعات، تاثیر گذاشتن بر طرز فکر دیگری و تاثیر گذاشتن بر رفتار دیگری.» پناهنده با توجه به این مسئله می گوید: «اگرچه بعضی از استدلال ها قوی و بعضی ضعیف هستند، اما استدلال ضعیف بسیار بهتر از مطرح کردن ادعای صرف است.» برای ادعای خود مثالی می آورد که در زندگی ما اهمیت زیادی دارد. اینکه: «به ما بگویند تا یک ماه دیگر باید از شهر تهران برویم» یک ادعای صرف است. اما اگر دلیل بیاورند که «تا یک ماه دیگر زلزله شدیدی خواهد آمد پس باید تهران را تخلیه کنیم» دلیل آورده شده. حالا اگر استدلال محکمی برای اثبات این ادعا که در تهران زلزله خواهد آمد بیاورند، برای مثال به تحقیقات علمی و کارشناسی استناد کنند، دیگر نمی توانیم ساده از کنار مسئله بگذریم. یعنی صدق یا کذب این ادعا بر تصمیم ما در مورد زندگی مان تاثیر می گذارد. با تکیه بر همین دلایل، پناهنده «دلیل آوردن و دلیل خواستن» را یک روش دموکراتیک معرفی می کند که مبتنی بر سئوال و جواب است. یعنی دوطرفه است. و به دلیل اهمیتی که به حضور طرف مقابل می دهد، آن را به عنوان روشی انسانی و اخلاقی می شناسیم. بنابراین تفاوت مهم تفکر نقادانه با منطق صوری در این است که هدف منطق رسیدن به نتیجه معتبر است: بدون اینکه صدق یا کذب مقدمه ها تاثیری در شیوه اثبات نتیجه داشته باشد. اما در تفکر نقادانه دیگر با چنین فراغ بالی به مقدمه ها نگاه نمی کنیم. در این شیوه برای توجیه باور یا عمل، مطالبه دلیل می شود. به همین دلیل می توانیم برای اقناع دیگران از استدلال استفاده کنیم. استدلال باید در قالب زبانی و با جملات بیان شود. در حالی که در شیوه های دیگر اقناع، مثل پروپاگاندا، رسیدن به هدف بدون بیان جمله هم امکان پذیر است. با این توضیحات، هدف تفکر نقادانه و ضرورت استفاده آگاهانه از آن در زندگی روزانه مشخص شد. اما تفکر انتقادی را می توان به طور کلی به سه مرحله تقسیم کرد: اول در مقام خواندن متن و در مقام شنیدن، می سنجد که آیا با استدلال مواجه هستیم یا نه. اینکه آیا گفتار، گفتار استدلالی است یا خیر. نشانه های زبانی زیادی هم برای درک این موضوع به ما کمک می کند. کلمه ها یا ترکیب هایی از این جمله: به این دلیل، بنابراین، در نتیجه، چون و... دوم بازسازی استدلال. در این مرحله کار تفسیر و تعبیر انجام می شود و درک صحیح از زبان اهمیت پیدا می کند: «وقتی می گوییم زبان پر از موانع است، یعنی در درک معنای جمله های دیگران مشکل پیدا می کنیم.» پناهنده ادامه می دهد: «برای عبور از این موانع باید تا می توانیم بدون ابهام و بدون ایهام و بی کنایه و بی تشبیه و بی استعاره حرف بزنیم.» اگرچه او هم عقیده دارد که خالی کردن زبان از این همه شعر و واژگان پرطمطراق کاری دشوار است، اما برای بیان استدلال باید به ساده ترین شکل ممکن حرف بزنیم. استفاده از این شیوه کمک می کند تا حرف یکدیگر را بهتر بفهمیم. مرحله سوم ارزیابی قوت و ضعف استدلال ها است. در این مرحله با توفیق استدلال ها می توانیم نتیجه بهتری بگیریم و در عمل، ضریب خطای خود را در آرا و باورها و اعمالمان کم کنیم. در واقع اگر بخواهیم دلیل برای شکل گیری جریانی به نام تفکر نقادانه، که اوج آن در اواخر دهه شصت و اوایل دهه هفتاد میلادی است ذکر کنیم، باید آن را واکنشی بدانیم به این کشف که ما در اعمال و نظرات خود بسیار اشتباه می کنیم. پس اندیشمندانی، با استفاده از معرفت شناسی، منطق، فلسفه علم، روش شناسی و روانشناسی شناخت، تفکر انتقادی و نقادانه شکل دادند تا با آموختن و به کار بردن آن خطاهایمان را کمتر و کمتر کنیم. و البته، نترسیم از اینکه ضریب اطمینان اعمال و نظراتمان هیچ گاه کامل و قطعی نیست.

آقای اسدی جای شما خالی است

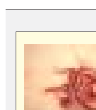
نجوا

حمیدرضا ابک: پس می گیرم آقا. بنده رسماً تمام تعریف ها و تمجیدهایی را که در این چند سال از برنامه هایی مثل گستره شریعت و دانایی و دینداری کردم، پس می گیرم. مصاحبه دو صفحه ای ام با محمدرضا اسدی را هم کلاً نادیده بگیرید. بیجا هم کردم گفتم تلویزیون می تواند محملی برای انتقال آموزه های فلسفی به مخاطبان باشد. پنجشنبه شبی که گذشت، جای شما خالی و طبق عادت دیرین کانال چهار را انتخاب کردم و دیدم موسی غنی نژاد و سعید زیباکلام و احمد واعظی به همراه یک مجری جدید پشت همان میز و جلوی همان دکور قبلی برنامه دانایی و دینداری نشسته اند و بحث فلسفی می کنند. موضوع برنامه عدالت بود و این جلسه در واقع تکمله ای بود بر بحث های جلسه گذشته. صدای آرام و تن صدای منحصر به فرد و طمانینه بیش از اندازه مجری برنامه باعث می شد به سختی بتوان فهمید چه می گوید. ثانیاً اندک لهجه ای در گفتارش بود که کار فهم را دشوارتر و خسته کننده تر می کرد (اشتباه نشود. لهجه اصلاً چیز بدی نیست. ولی قاعدتاً روایتی هم مبنی بر اینکه مجری یک برنامه فلسفی حتماً باید لهجه داشته باشد در هیچ کتابی ثبت نشده). اما از همه اینها مهم تر یک نکته دیگر بود. احتمالاً مجری قرار است پس از مقدمه سازی، طرح پرسش کند و پس از گرفتن پاسخ ها، ربط و نسق آنها به موضوع و پاسخ های دیگر را روشن کند و در آخر نتیجه گیری کند. این کار باید با حداقل کلمات و روشن ترین و آشناترین تعابیر انجام شود. قاعدتاً مجری با کارشناس تفاوت دارد و موضع آقای مجری هم به گونه ای نبود که بتوانیم بگوییم در مقام کارشناس صحبت می کرد. وقتی زیباکلام از درونی بودن مفهوم عدالت سخن گفت، مجری می خواست تذکر بدهد که این ادعای شما دلیل لازم دارد. اما گفت: «صرف نظر از اینکه به لحاظ معرفت شناختی دستگاه ارائه شده توسط شما باید سازگار باشد، یعنی میان گزاره های آن ارتباط و انسجام منطقی وجود داشته باشد، شما باید بتوانید برای مدعیاتتان تبیین روشن یا explanation بیاورید که انشاءالله بعداً به آن خواهیم پرداخت.» (چیزی در حد یک جلسه آموزش معرفت شناسی برای مبتدیان) از سوی دیگر قاعدتاً در چنین برنامه هایی سطح مخاطب از پیش تعیین شده. اگر قرار شد هر کارشناسی به هر بهانه ای از صفر شروع کند و درباره مفهوم ذهنی و عینی سخن بگوید و تعاریف موجود برای حقیقت را ارائه کند و مجری هم عین خیالش نباشد که احتمالاً برنامه ای درباره عدالت هفتصد جلسه صدساعته به طول خواهد انجامید. بگذریم که کار جمع بندی جلسه را هم که قاعدتاً مهمترین وظیفه مجری است، در قالبی جدید، «ناریتور» انجام داد تا مجری محترم از این وظیفه هم معاف باشد. رفاقت سال های دور با آقای اکبری طراح برنامه و ارادت به آقای فردوری تهیه کننده به کنار؛ من حرفم را پس می گیرم آقا.

hamidreza_abak@yahoo.com

کتارسیس و اتانازی

پالایش و مرگ خودخواسته

سیاوش جمادی: فاجعه از ارکان تراژدی است. قهرمان محتشم ناگهان باید دولتش باژگون شود. اگر هنر تراژدی نویس در آن باشد که رسیدن به نقطه فاجعه را با تمهیدات قبلی منطقی، مجاب کننده و گریزناپذیر بنماید، پس در این میان نقش تقدیر کجا می رود؟ آن پاشنه آشیل یا آن یگانه نقیصه ای که قهرمان را با وفور فضایلش به زیر می کشد، در حقیقت معلول پیرنگ نیست، چه از پیش با قهرمان همزاد بوده است. آنچه از دیدگاه ارسطو هنر تراژدی نویس است نه منطقی بودن این نقیصه بل منطقی نمودن این نکته است که این نقیصه چگونه قهرمان را از اوج عزت به حضیض ذلت فرومی کشاند تا بدین سان احوال رقت و ترس - که آنها هم باید احوالی فطری تلقی شده باشند- در تماشاگر پالایش یا کتارسیس شود. از این حیث که تراژدی و اساساً تئاتر در مقام آنچه ناآرامی ذاتی روان را فرومی نشاند، برای انسان نیازی است به ضرورت نان به احتمال زیاد حق با ارسطو بوده است، اما به یقین نمی توان گفت که گوهر تراگودیا یا درد جدی و ناله بزی که مایه سرمستی و شادخواری در آیین دیونیزوس بوده است، محاکات (mimesis) یعنی بازتابی از جهان واقع است. نگونبخت ترین قهرمانان تراژدی از مطرودان واقعی خوشبخت ترند، زیرا مرگ از آنها دریغ نمی شود. وقتی همزمان با خبر مرگ بانو مکبث جنگل بیرنام نیز به حرکت درمی آید، مرگی عاجل به مکبث نزدیک می شود تا او را برای همیشه از نمایش عذاب وجدانش خلاصی بخشد. هملت که شاید پرآوازه ترین تراژدی جهان باشد، با یک سرهم بندی، شتابزده با یک جواز مرگ دسته جمعی تمام می شود و آنها که می مانند چیزی بیش از تماشاچیانی در درون خود نمایش نیستند؛ هوارشیو، فورتینبراس و البته گورکن جاودانه. از نامدارترین تراژدی قرن بیستم دیگر سخن نمی گوییم چون نامش از سر ضمیرش خبر می دهد: مرگ فروشنده. اما در عالم واقع به گاه هجوم دردناک ترین مصائب حتی مرگ از ما دریغ می شود. پس اگر چنین است که تراژدی نویس حق نداشته باشد که با اهدای مرگ به قهرمان سیه روزش او و همچنین تماشاگر را خلاص کند، تنها تراژدی هایی چون ادیپوس درکلنوس و سفر ایوب به محاکات وفادار بوده اند.

محاکمه

تاریخ و فرهنگ ایران در لندن

طی ششمین همایش دوسالانه مطالعات ایرانی تاریخ و فرهنگ ایران در قالب موضوعاتی چون تاثیر تفکر مذهبی ایرانیان در خارج از کشور و بازنگری انسان شناسی در ایران، ۳ تا ۵ آگوست (۱۲ تا ۱۴ مرداد) در لندن مورد بررسی قرار می گیرد. به گزارش مهر طی سه روز برگزاری این برنامه ۱۰۳ نشست با حضور ۳۳۷ محقق در موضوعات تاریخ و فرهنگ ایران برگزار می شود. هنر باستانی ایران، باستان شناسی در ایران، روابط صفویان با مسیحیان، عصر ایلخانی، روابط ایران و روسیه، تغییرات شهری، مسیحیان در ایران دوره صفوی، ادبیات کلاسیک ایران، تحولات اواخر دوره قاجار، سرمایه داری و توسعه اقتصادی در ایران و فرهنگ و سیاست معاصر ایران برخی از محورهای پیش بینی شده برای این برنامه هستند. بر اساس گزارش سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی تاثیر تفکر مذهبی ایرانیان در خارج از کشور، روابط ایران و چین در عصر ایلخانی، زرتشتی گری، بازنگری انسان شناسی در ایران، دولت و جامعه در ایران عصر ایلخانی، تاریخ اداری و سیاسی ساسانیان، اخلاق در ایران، نهادهای حکومتی در دوره افشاری و صفوی، تغییرات دینی در ایران، جنسیت و قانون در ایران و جهان فکری مولوی از دیگر موضوعات این برنامه اعلام شده است. داریوش آشوری، نصرالله پورجوادی، ناصر فکوهی، کیان تاجبخش، منصوره اتحادیه، حسام الدین آشنا، زهره زرشناس و فرهاد دفتری برخی از چهره های ایرانی شرکت کننده در این همایش هستند. انجمن بین المللی مطالعات ایرانی آمریکا، انجمن ایران شناسی اتریش، بنیاد مطالعات ایران، بنیاد فرهنگ فارسی و انستیتوی مطالعات فارسی بریتانیا نیز در اجرای برنامه مشارکت دارند.

گردشگری کشورهای اسلامی

نخستین همایش «گردشگری کشورهای اسلامی» ۱۸ سپتامبر (۲۷ شهریور) به منظور بررسی مسئله گردشگری در کشورهای اسلامی در جده برگزار می شود. به گزارش مهر به نقل از محیط، این همایش طی دو روز در عربستان برگزار می شود و بررسی راه های معرفی هر چه بهتر اماکن مذهبی و دینی کشورهای اسلامی به منظور جلب گردشگر دینی و اشاعه دین اسلام از جمله اهداف آن اعلام شده است. آشنا کردن جهانیان با قابلیت ها و جاذبه های دینی، فرهنگی، تاریخی و مذهبی کشورهای اسلامی و غنای این کشورها از دیگر اهداف این همایش است. همایش گردشگری کشورهای اسلامی از سوی شورای عالی گردشگری با همکاری اتاق های تجاری و صنعت اسلامی عربستان برگزار خواهد شد. از سوی دیگر شورای عالی گردشگری نشستی مقدماتی در خصوص گردشگری کشورهای اسلامی هفته آخر شوال برگزار می کند. نشست مقدماتی فوق با همکاری مرکز مطالعات تاریخ و هنر و فرهنگ اسلامی (ارسیکا) طی یک هفته برگزار می شود.

مراسم نیایش بالی دارپانام

ده ها هزار نفر از مومنان هندو روز گذشته مراسم نیایش «بالی دارپانام» را در اولین روز ماه مالایام برگزار کردند. به گزارش مهر به نقل از خلیج تایمز، مراسم «بالی» به طور معمول در سالگرد مرگ متوفیان هند برگزار می شود اما این روز، برای همه مشترک است و اجرای آداب آن بر اساس سنت های هندو مبارک و خوش یمن محسوب می شود. مردان و زنان بسیاری در سواحل رودخانه و دریا جمع شده و به دیگران «بالی» می دهند. بالی برنج پخته شده، زردچوبه و ریحان است. در این میان مومنان کتاب خود «ودا» را به صورت آهنگین می خوانند.

خبرچین

نوشتارهای در حاشیه

عباس کاظمی: شاید بتوان دریدا را پدر دفاع از نوشتار دانست. دریدا شجاعانه به جنگ گفتار رفت و بر مغفول ماندن توجه و اهمیت نوشتار در برابر گفتار سخن گفت. در اینجا قصد جنگ با گفتار را ندارم بلکه در این مطلب کوتاه از بعد دیگری اهمیت برخی از نوشتارها را گوشزد می کنم. همیشه نوشتار در فرهنگ ما مقدس بوده است اما برخی نوشتارها که می توان آن را نوشتارهای رسمی نام نهاد بر برخی دیگر سلطه داشته اند. نوشتارهای اداری همواره از اهمیت برخوردار بوده اند، همین طور نوشتارهای دانشگاهیان در مجله های علمی یا کتب منتشر شده همین موقعیت را دارند. موقعیت دانشگاه به این نوشتارها امتیاز می بخشد چنان که موقعیت اداره نوشتارهای اداری را ضمانت اجرا می دهد. اما نوشتارهای زیادی پیرامون ما منتشرند که غالباً بی معنا یا دست کم بی اهمیت فرض می شوند. شاید صرفاً به این دلیل که تصور می شود فرد آگاهانه و در موقعیتی عالمانه آنها را ننوشته است. حتی می توان خاطرات و روزنوشت ها را در این دسته جای داد. در گوشه و کنار، اینجا و آنجا نوشتارهای زیادی یافت می شوند که برای ما اهمیت چندانی ندارند. می توان از نوشتارهای در و دیوار، کنار باجه تلفن، روی میز مدرسه، یادداشت های حاشیه کتاب های درسی و خصوصاً پشت در دستشویی ها یاد کرد. این نوع نوشتارها را می توان نوشتارهای در حاشیه نام نهاد. نوشتارهایی که غیراصیل، غیرعالمانه و گاه مهمل فرض می شوند، اما در واقع می توانند روزنه خوبی برای ورود به ناخودآگاه جامعه فرض شوند. می توان این پرسش را مطرح کرد که آیا نوشتارهای در حاشیه می توانند در حکم بازگشت امر سرکوب شده فرویدی تصور شوند یا مقاومتی در کردار- ایده مورد نظر میشل دوسرتو- فرض شوند. می دانیم که این نوشتارها در علوم اجتماعی مرسوم مورد توجه قرار نمی گیرند یا آنکه با موضوع وندالیسم شناخته می شوند. وندالیسم چیزی به جز تخریب اشیا و کالاهای دوروبر ما نیست، وندالیسم معنای نهفته در نوشتارهای اشیا را به رویه ای بیمارگون تقلیل می دهد. رویه ای که نه به معناکاوی بلکه به علت کاوی نیازمند است. مثلاً دانش آموزی که در حاشیه کتاب خود اشعار عاشقانه می نویسد یا روی میز مدرسه جملاتی حک می کند موضوعی است برای علت کاوی و بیماری سنجی متخصصان علوم مرتبط خصوصاً روانشناسی. این علوم انسانی است که مایل است رفتار آدمیان را با ماشین های نظری به ارث رسیده از علوم تجربی تبیین کند. نتیجه آن می شود که این نوشتارها در حاشیه می مانند و هیچ گاه فهم پذیر نمی شوند.

akazemi@ut.ac.ir

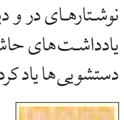
روزمره گی

اضطراب و برهان لذت

صالح نجفی: ناشناخته ها در ذهن ما به قالب تصورهای آزاردهنده درمی آیند، ناشناخته به حکم ناشناخته و چه بسا ناشناختنی بودن با خود تصور خطر را به همراه می آورد و بدین سان است که هر ناشناخته ای در خاطر ما با ناآرامی و دل شوره پیوند می خورد. ناشناخته زاینده اضطراب است، برخلاف ترس که اساساً معطوف به موضوعی معین و بدین ترتیب اگر نه تماماً شناخته لااقل شناختنی است از نیچه آموخته ایم که اولین غریزه در آدمی فرار از همین وضع ناگوار است. به موجب همین غریزه است که ذهن بشر در رویارویی با هر چیز ناشناخته بالفور می خواهد به سمت چیزی شناخته بازپس رود. این بازپس رفتن (این سیر قهقرایی) که خود را در لباس «شناخت» جا می زند - دقت کنید، بازپس رفتن از چیزی ناشناخته به سمت چیزی شناخته در حقیقت نوعی فرار است نه فرآیندی در جهت شناختن - آدم را سبک می کند، به او آرامش و احساس رضایت از خویش می بخشد و سر آخر در او حس قوی بودن ایجاد می کند. شناخت در جامعه معرفت کاذب (بازپس رفتن به سمت چیزهایی که «شناخته» می پنداریم شان و فرار از مواجهه با هر چیز ناشناخته) با قدرت پیوند می خورد، قدرتی که به همان پایه بی مایه و بی بنیاد است. این فرآیند را می توان به صورت روند گریز ذهن از اضطراب به دامان ترس توصیف کرد. پل تیلیش متاله بزرگ پروتستان در کتاب عالی «شجاعتِ بودن» (با ترجمه و مقدمه درخشان مراد فرهادپور) می گویدِ ذهن بشر کارخانه ترس سازی برای گریز از اضطراب است. ذهن بشر با دستیاری خیال و به حکم غریزه گریز از وضع ناگوار ناشی از اضطراب مواجهه با ناشناخته موضوع هایی می سازد برای ترسیدن. وقتی ذهن به این فرار و خلاصی جستن فکر می کند و بس، دیگر کاری ندارد از چه وسایلی مدد گرفته است، همین بت های ناشی از فرآیند تولید ترس و موضوعات مربوط به آن است که اغلب جلوی درست دیدن ما را می گیرند. اولین گمانی که ناشناخته را به شناخته بدل کند، پذیرفته می شود. نیچه نام این شگرد را «برهان لذت» می گذارد. نیچه شرح می دهد که ذهن چگونه جای علت و معلول را عوض می کند، جست وجوی آرامش و سبکی دروغین و تلاش در راه خلاص شدن از تصورهای آزاردهنده موجب می شود چیزی را که از قبل در حافظه نقش بسته علت انگاریم. بانکدار بی درنگ به فکر اقتصاد می افتد، مسیحی هنوز چیزی نشده یاد گناه می افتد و دوشیزه مدام دست پیش را می گیرد و حرف عشق را پیش می کشد و بدین سان، هر یک به نوبه خود با مدد جستن از برهان لذت به عنوان معیار حقیقت از رویارویی با هر چیز ناشناخته می گریزد. کار فیلسوف مبارزه با برهان لذت است و شگفت این که نخستین فریب برهان لذت هر آینه تقدیس و تکریم رنج است، ذهن برای فرار از حقیقت وانمود می کند از رنج هم لذت می برد: حقیقت اضطراب می آفریند.

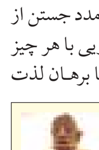
بت های ذهنی

چشمانت را باز کن او را خواهی دید

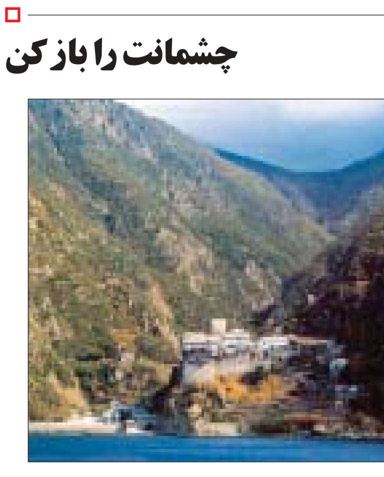

محمود فاضلی: هرچند یکی از زیباترین مناطق تاریخی و طبیعی یونان کوه آتوس (ATHOS) واقع در داخل دریای اژه و در ۱۵۰ کیلومتری شهر تسالونیکی این کشور قرار دارد اما این کوه صرفاً محل گذر جهانگردان اندکی که رنج دیدار این منطقه تاریخی را به جان می خرند نیست بلکه کوه آتوس که دو هزار متر از سطح زمین ارتفاع دارد، هم اکنون پذیرای حدود دو هزار راهب از سراسر جهان است که در این کوه مشغول به عبادت هستند. قدمت استقرار راهبان در این کوه را به سال های ۴۸۰ قبل از میلاد مسیح می دانند. راهبان و کشیشان به آتوس آمده و با شوق و ذوق وصف ناپذیری در این کوه مقدس زندگی می کنند. برای ورود به کوه آتوس می بایستی با قایق و از نزدیک ترین روستای منطقه به کوه مقدس عزیمت کرد. پس از ورود قایق کوچک به لنگرگاه، راهبانی ایستاده اند و به هنگام پیاده شدن افراد، با نگاه های تیزبین خود در جست وجوی زنانی هستند که احتمالاً در لباس مردان در بین مسافران پنهان شده اند. از هزار سال پیش تاکنون یعنی زمانی که کوه مقدس وقف مریم عذرا شده است پای هیچ زنی به این کوه نرسیده است. در سراسر این کوه پارسایانی دیده می شوند که هر یک در مکانی و به ویژه در لبه صخره های سنگ های عظیم، دست به دعا برداشته اند. به جز طبیعت بکر آتوس و وجود صومعه ها و کلیساهای قدیمی، افسانه ها و داستان های نقل شده از آتوس بخشی از زندگی در این سرزمین است. هرچند دنیای کنونی مملو از رویاها و کینه ها و عداوت ها است اما در آتوس همه از ایمان به خدا و هستی و معرفت سخن می گویند. راهبان در گفت وگوها و بحث های خود در این سرزمین و با شب زنده داری ها، بی خوابی ها و عبادت ها و بندگی ها و به دور از هیاهوی زندگی در شهرها به گفت وگو می نشینند. به قول کازانتزاکیس نویسنده برجسته ادبیات یونان «در آتوس سکوت، زبان فرشتگان است». در این کوه هیچ کس بر دیگری برتری ندارد و حتی تمامی کارهای پست کوه توسط خود راهبان انجام می شود. در شب های زیبای این کوه به همراه دریای زیبا که از سپیدی برق می زند، می توان آرامش راهبان که هر یک در خلوت خویش در عبادت غرق هستند را به خوبی احساس کرد. راهب جوانی با اشاره به عبادت سایر راهب ها معتقد است مادامی که ایشان دست به دعا برداشته اند از فروریختن دنیا هراس به دل ندارند. (آنها) دنیا را نگه می دارند و از سقوطش جلوگیری می کنند و اگر از او بپرسی چه وقت خدا را خواهی دید پاسخ می دهد ساده است، «چشمانت را باز کن او را خواهی دید.»

خبرچین

نظر داروین درباره خدا

هادی صمدی: داروین درباره خدا چه نظری داشته است؟ با اطمینان نمی توان به این سئوال پاسخ داد. می پندارم که او با بی میلی موضع لاادری داشته است، اما دیدگاه های متفاوتی درباره تمایلات دینی او خصوصاً درباره باورهای او در اواخر عمر وجود دارد. پس از بازگشت از سفر دریایی معروفش در سال ۱۸۳۶، داروین بیست سال بعدی را به تفکرات عمیق درباب اکتشافاتش گذراند. او در گالاپاگوس آرچی پلاگور، واقع در ششصد مایلی غرب اکوادور، به دقت به مطالعه و ثبت تفاوت های میان سهره های جزیره های مختلف با یکدیگر و با سرزمین اصلی یعنی آمریکای جنوبی پرداخته بود. داروین نه فقط از تفاوت های میان پرندگان، بلکه از تفاوت های دیگر موجود میان گروه های دیگر جانوران از جمله ایگواناها و لاکِ پشت ها نیز متعجب بود. پس از آنکه در بازگشت تصاویر و نمونه های خود را در معرض نمایش متخصصان طبیعی دان قرار داد، با کمک آنها دریافت که این تفاوت ها چنانکه او پنداشته بوده است فقط تنوع هایی در یک گونه منفرد نبوده بلکه بیانگر گونه هایی مجزا هستند.

داروین در آغاز سفرش، همانند غالب افراد آن روزگار، می پنداشت که تمامی گونه ها در آغاز توسط خلقت خاص خدا به وجود آمده اند. او همچنین از اصول الهیات طبیعی ویلیام پیلی تبعیت می کرد، رویکردی که برای وجود خدا بر مبنای طراحی موجودات زنده دلیل می آورد. پس از مطالعات و هم فکری های فراوان، داروین در این اعتقاد سنتی الهیاتی که گونه ها از بدو خلقت ثابت مانده اند شک کرده و شروع به پردازش نظریه خود که نظریه تکامل خوانده شد کرد. تفکر درباره آنچه او طی مسافرت دریایی اش مشاهده کرده بود نهایتاً منجر به شک او درباره وجود خدا شد، هر چند که این ضرورتاً دلیل اصلی شک او نیست. گمان می رود که مرگ پدر و دختر ۱۰ ساله اش دلایل اصلی برای رشد شکاکیت دینی در او بود. در هر صورت برخلاف آنچه برخی نویسندگان معاصر مدعی اند داروین خود را کاملاً ملحد نمی دانست و بسیار ناخشنود بود که مزاحمتی بر سر راه ایمان دینی همسرش «اما» ایجاد کرده است. او در خودنگاشت خود با کنایه می نویسد «ناباوری بسیار آهسته در من رسوخ کرد اما در نهایت کامل شد. سرعت رسوخ چنان کم بود که احساس هیچ گونه درماندگی نکردم و هیچ گاه نیز در اینکه نتیجه گیری ام درست بوده شک نکرده ام.» با این وجود داروین هرازگاهی به کار یک «خالق» یا یک خدای دور که جهان و قوانین کلی آن را خلق کرده و سپس آن را تقریباً به حال خود واگذاشته است اشاره می کند. احتمالاً این آرای او را می توان «خداگرایی طبیعی» خواند.

منبع:
جان هاوت (۲۰۰۱) پاسخ هایی به ۱۰۱ سئوال درباره خدا

آفرینش